

نهاده ، و همچنین به شکا ف کوه سنگی که غار باشد گفته میشود که جایگاه  
 رستاخیز و آفرینش در تاریکیست . اینست که در بندهشن سیمرخ ، با موش و  
 خفاش ( مرغ عیسی ) و سگ ، همانندی دارد . نام خفاش ، که مرغ عیسی (=  
 روح القدس ) نام دارد ، خُلد نیز میباشد ( تحفه حکیم موعمن ) که بهشت  
 اعلی و همیشگی و بقا باشد . از دید ما این جانوران ، همه در اثر نفوذ ادیان  
 نوری ، بسیار تحقیر میشوند، ولی در فرهنگ زرخدائی ، برای ویژگیهای  
 معرفتیشان ( بینش درشب یا زایش و شیردادن خفاش ) فوق العاده مهم شمرده  
 میشده اند . اینست که « موش پری » که پری میباشد که ویژگی موش هم  
 دارد ، اصطلاحیست از موبدان زرتشتی ، برای توهین به پری = سیمرخ .  
 در کتاب جشن شهر نشان داده شد که بجای پدیدار شدن این زرخدا در  
 نخستین روز سال ، در بندهشن ، مار نهاده میشود . « او چون ماری آسمان زیر  
 این زمین را بشت و خواست که آنرا فراز بشکند . ماه فروردین ، روزهرمزد ،  
 نیمروز در تاخت » . ( بخش پنجم بندهشن پاره ۴۲ ) نیمروز ، نام ریتاوپن ،  
 دختر زیباروی نی نواز است . در بندهشن زرخدا ، تبدیل به مار= و اهریمن  
 میشود . خواه ناخواه ، تصویر « ماربالدار » جانشین سیمرخ میشود . البته مار ،  
 یکی از برترین نامهایش بوده است . چون مار ، نماد نوشوی و رستاخیز  
 همیشگی بوده است . مار اسپند و مارشننا نامهای او بوده اند . در الهیات  
 زرتشتی ، مار به علت بستگیش بتاریکی ، زشت و بدنام شد و این همانی با  
 اهریمن یافت . در مرزبان نامه ، تصویر بسیار مثبتی از مار می یابیم که بیانگر  
 تصویر اصلیش در ایران هست . برابری پری با مار بالدار ، در احادیث اسلامی  
 ( بحار الانوار ، جلد چهاردهم ) باقی مانده است . « در مجالس صدوق ( ۲۶۶  
 در حدیث طولانی ) : بسندی تا امام ششم که در آن بیماری پیغمبر را در ضمن  
 حدیثی طولانی یا کرده که حسنین بدیدن او آمدند و آنها را گم کرد و  
 بجستجوی آنها پرداخت تا بیاف بنی نجار رسید و بناگاه هر دو در خواب  
 بودند و هم را در آغوش داشتند ، و ماری گرد آنها بود که مو هائی داشت

مانند فی نیزار و دوبال داشت که با یکی حسن را پوشانده و با دیگری حسین را . چون چشم پیغمبر بآنها افتاد سرفه ای کرد و آن مار خود را کشید ..... پیغمبر باو فرمود تو کیستی ؟ گفت پیک پریانم بسوی تو .... « . همانسان که مار = اژدها یکی از نماد های این زرخدا بوده است ، موش و خفاش نیز از نمادهای مهم او بوده اند . از این رو تنین یا ثعبان یا اژدهای فلک در نجوم ، همان نام « موش پری دنبدار » در بندهشن میشود . که سپس آنها را بیشتر مورد بررسی قرار خواهیم داد . بررسی ما بدان خاطر است که ویژگیهای این پری یا زرخدا را بیشتر پیدا کنیم .

پری ، اصل گشت ، یا انقلاب یا نوشوی همیشگی است . و آنچه همیشه نو میشود ، همیشه ناپیدا و پنهان است ، چون در هیچ صورتی ، سفت و تثبیت نمیشود . این گریز پائی و رمندگی و ناگرفتنی بودن پری در دگرگون شدن در صورتها ، جزو ویژگیهای بنیادی معشوقه و حقیقت در عرفان میگردد. همان « پریزاده میان انسان » که خودی خود هر کسی است ، این همیشه میرمد و در صورتهای نو و تازه میگریزد .

به صد صورت بدیدم خویشان را به هر صورت ، همی گفتم : من آنم  
همی گفتم مرا صد صورت آمد و یا صورت نیم ، من بی نشانم  
که صورتهای دل چون میهمانند کی می آیند و من ، چون خانه مانم  
مانند خیالی تو ، هر دم بیکی صورت

زین شکل برون جستی ، در شکل دگر رفتی

این گمشدگی و رمندگی خود در صورتهای و چهره ها ، خارش برای جستجوی خود پنهان میشود ، که همان پری یا خداست که در واقع هم ، گمشده ایست که انسان را به جستجو میانگیزد و ، هم با انسان ، جوینده است .

آن یار که گم کردی ، عمریست کزو فردی

بیرونش بجستستی ، در خانه نجستستی

این طرفه که آن دلبر ، با تست درین جستن

دست تو گرفتست او ، هر جا که بگشتستی

در جستن او با او ، همره شده و میجو

ای دوست ز پیدائی ، گوئی که نهفتستی

برای يك خرمدين پرستش الله يا يهوه يا پدر آسمانی ، نوعی از همان بت پرستی است که خودشان با آن میجنگند ، چون الله و يهوه و پدر آسمانی هم ، تساویر ثابت ذهنی شده اند و آنها نمیدانند . الله و يهوه و پدر آسمانی بت هائی تازه اند که جانشین بت هائی شده اند که روزگاری با خشم شکسته اند .

شده ای غلام صورت ، بمثال بت پرستان

نو چو یوسفی ولیکن ، بدرون نظر نداری

هر روزی در جهان بینی زنخدائی ، تخمیست ، بدین علت ، پنج گاه دارد) چون پنج ، نماد تخم و آتش است ) ، و اسلام نیز این پنج گاه را گرفته ، و ویژه خواندن نماز کرده است . و هر شبانروزی ، از نو ، در شب ، این تخم ، پیدایش یافته ، و در روز ، میروید . نوشوی جهان و انسان ، يك روند همیشگی روزانه است . این خدایان پنجگانه که در سه گاه تاریک شب باهمند ( که موش پری دنبدار در آن هست ) درست تخم انسان نیز هست . برابری تخم جهان با تخم انسان در هر شبی ، و گشت مرتب روزانه ، بدان معناست که زندگی انسان نیز هر روز تازه و نو میشود . کیهان و انسان باهم ، هر شبانروزی یکبار تازه میشوند . همان رام ( زهره = ونوس ) که درون انسان است در کیهان نیز هست . اهل فارس بنا به آثار الباقیه ابوریحان بیرونی ، به رام ، رام جید نیز هم میگفتند که نام روز بیست و هشتمشان بود . در سکه های سغدی ، نام او « رام چیت » است . البته در ادبیات شفاهی و زنده ما « زهره جنگ زن » یکی از مفاهیم پیش پا افتاده است . ولی در متون زرتشتی ، نه تنها این خدا ، بلکه ویژگی رامشگری و خنیاگری همه خدایان ایران ، یکجا حذف و طرد شده است . ولی در کردی می بینیم که چیت ، به معنای نی است . چیت جا به معنای حجله است و کردها به حجله عروسی ، پری هم

میگویند. از اینجا میتوان برابری پری را با رام دید. چیته لان به معنای نیزار است. چیتک به معنای نی است. شیت، هم سوت است و هم به معنای دیوانه. شیتانه = دیوانه وار است. شیتی = دیوانگی است. پیوستگی دین و دیوانگی و نی و نی نوازی و پری و رام را در همین برابریها میتوان دید. رد پای این واژه، در همان واژه «شیدا»ی ما باقی مانده است. ولی اهمیت این واژه، در درك معنای سرودها زرتشت (گاتا) و رابطه اش با تعزیه حسینی است که از همه ایرانشناسان، نادیده گرفته شده و طبعاً، ترجمه هایشان برغم خبرگیشان در دستور زبان، بسیار ناقص است. علت هم اینست که واژه «شیتانه» که مکرراً در گاتا و از همان آغاز میآید، به عمل و کردار و مفاهیمی نظیر آن، ترجمه میشود، که نه تنها غلطست، بلکه حذف فرهنگ پیش از زرتشت از سرودهایش هست که بدون دانستن آن، درك این سرودها غیرممکن است. این واژه در همان نخستین بنید نخستین سرود گاتا، هات ۲۸ هست. در اینجا، فقط متنی که محمد باقر نیرومند در «واژه نامه ای از گویش شوشتری» زیر واژه «شیدونه» آورده که درست همان واژه گاتاست، نقل میگردد، و از بررسی بیشتر آن اکنون چشم پوشیده میشود، چون به تغییر کل محتویات گاتا کشیده میشود، که فرصت جداگانه لازم دارد. از اینگذشته دریافته میشود که تعزیه حسینی، از کجا سرچشمه گرفته است، و چه رابطه ای با بافت روانی مردم ایران دارد، و به کجا باید باز گردد، تا رستاخیز فرهنگ ایران، معنای اصلیش را بیابد. «شیدونه - بروزن حیوونک - نخل تعزیه بشکل اطاق با آرایش مخصوص در مراسم دهه عاشورا. توضیح. از مراسم تعزیه در عاشورا نصب و حمل شیدونه است و شیدونه اطاق چوبی مخصوصی است مرکب از چهار دیواره بنام اطاق که دو دیوار جلو عقب، دارای یک در، و دو دیواره طرفین هر یک دارای دو در میباشند و آنها را با پیچ و مهره بر روی دو تخت چوبی مربع که پایه های آن با پیچ و مهره بهم متصل شده وصل و نصب مینمایند. بالای آن در چهار گوشه، چهار گلدسته

چوبی و در وسط سقف مشبك آن يك گنبد چوبی كوچك قرار دارد . جلو این اطاقك ، طارمی كوچكى است مركب از سقفى با دو ستون چوبی كه بر دو گوشه جلو و تخت زیر اطاقك استوار شده اند . سطوح خارجى طاقتها و گلدسته ها و گنبد و طارمی را با تخته های مشبك و كتیبه ها پوشانده و با رنگهای الوان رنگ آمیزی و نقاشی و با زورق طلائی و نقره ائی نموده و اشعار مرثیه معروف محتشم كاشانی را با خط زیبا در اطراف آن نوشته اند . طول و عرض تختها رویهم تقریبا ۲ متر در چهار متر است و ارتفاع اطاق تقریبا دو متر میشود . از روز هشتم محرم شیدونه را نصب و با پرچم و بارچه های الوان و گویهای رنگارنگی بنام تخم سیمرغ آرایش مینمایند . در روزهای نهم و دهم كه دسته های سینه زن با دهل و سرنا و طبل و سنج براه میافتند . عده ای را برای حمل شیدونه انتخاب نموده دو تیر چوبی ضخیم و بلند بطرفین تختهای زیر شیدونه با طناب بسته و افراد منتخب آنرا بر دوش بلند کرده پیشاپیش دسته حرکت میکنند در حالیکه دهل و سرنا باهنگ مخصوص نواخته میشود كه آنرا شیدونه وَر دارون گویند . عصر روزنهم ( تاسوعا ) آنرا تا مزار بزاء بن مالك و صبح روز عاشورا تا مزار امامزاده عبدالله در بیرون شهر میبرند و پس از انجام مراسم عزاداری باهمان تشریفات به محل اولیه بر میگردداند ... » . از جمله علائم مهم اینست كه این اطاقك ، شش در دارد كه نشان سه تا یكتائیس ( شش پستانه ، شش انداز ) شیت در شوشتری هم به معنای سوت است و معنای دیگرش ، قسمت افقی ترازو از چوب یا آهن كه دو كفه ترازو بآن آویزان و شاهین در وسط آن است . شیت ترازین یعنی شاهین دار ترازو . البته این بخش در اصل از نی بوده است و شاهین ، همان واژه شننا = سنناست كه سیمرغ باشد . عین همین مراسم در اسپانیا نیز هست ، و در میان این شیدونه ، امروزه ، مریم ، جانشین زنخدا شده است ( در نامیدن گیاهها در ایران نیز مریم ، جانشین این زنخدا میشود ، در كردی ، در نامیدن قوس قرح ، فاطمه و عایشه ، جانشین این زنخدا میگردد ) ، و در ایران ، مجسمه

این زنخدا که در شیدونه حمل میشده است ، حذف گردیده است ، تا اسلام نتواند بنام جهاد با بت پرستی ، انجام آنرا باز دارد . نخل و نخیل ( نخل تعزیه ) يك واژه اند و بخوبی میتوان دید که واژه مرکب از « نخ + ایل » بوده است . « نخ » که در واژه نامه به معنای « نام دیوی است از جمله شیاطین » ، نام این زنخدا بوده است و ایل و آل و آل ، همان خدای زایمان و بیشه است . نخل مانند نای ، معنای تخمدان = اصل زاینده داشته است . و واژه « نخیر » که همانند نخیل است ، به معنای تخمدان و همچنین زمینی است که شاخچه درخت را در آن فروبرند و تخم و گل در آن پاشند تا سبز شود و از آنجا بجای دیگر نقل کنند . نام دیگر این زمینها ، فرهنگ است که باز نام این خدا میباشد . به همین علت هم ، به تابوت هم گفته میشد ، چون « نماد زهدان سیمرغ بود که جای رستاخیز و دوباره زائی » است و نام دیگر تابوت ، گاهان است که نام سرودهای زرتشت نیز هست و درضمن ، بیان سرود و نوائیست که از سر میآفرینند . به همین علت ، نخل در پس و پیش ارا به داریوش نقش شده است ، و به همین علت ، قرآن در سوره مریم ، آیه ۱۵ ، مریم را در زمان تولد عیسی ، زیر درخت خرمائی خشك جای میدهد که بفرمان الله درخت سبز میشود و میوه میدهد . نی و نخل ( خرما ) چنانچه از واژه قصب میتوان دید ، که هر دو معنا را دارد ، پیکر یابی سیمرغ بوده است و در چامه « درخت آسوریک » میتوان دید از درختی سخن میرود که هم ویژگی خرما و هم ویژگی نی را دارد . در داستان سیاوش در شاهنامه ، هنگامیکه خون سیاوش ، بخاك ریخته میشود ، بلافاصله درختی از آن میروید که تا به آسمان بالا میروید . پس شیدونه ، که نام نخل تعزیه است ، زمینه پیدایش آنرا مینماید . و از واژه شیت که نی است ، دیوانگی که سرمستی و سرخوشی تجربه دینی باشد ، و معرفت اندازه و هماهنگی که در ترازو و شاهین ترازو پیکر می یابد مانده است . البته چیت جا که همان حجله عروسی و پری است و چیته لان که نیزاز و نیستان است ، نماد جشن رستاخیز و نوشوی هستند . از اینگشسه « چید » در

عربی به معنای گردن است و درست خود همین واژه است . گردن که « گردنا = نای گرد » باشد ، به زرخدا « رام » نسبت داده میشود ( رجوع شود به روایات ایرانی فرامرز هرمزیار ) .

رد پای این واژه ، امروزه در ادبیات ما به شکل شیدا و شیدائی و شیدان باقیمانده است که عملیست که از روی سرمستی و فوران عشق به پری ، انجام داده شود . و رد پای ویژگیهای نخستین شیدائی در اندیشه هائی که شعرا میآوردند همراه شیدائی هست . بطور نمونه چند شعر که این ویژگیها را بنماید ، آورده میشود:

تا تو به پری مانی شیدای توام دانی  
 يك شهر چو خاقانی شیدای تو اولی تر خاقانی  
 آب و سنگی داد برباد آتش سودای من  
 از پری روئی ، مسلسل شد دل شیدای من حافظ  
 عقل از طره او نعره زنان مجنون گشت  
 روح از حلقه او ، رقص کنان شیدا شد عطار  
 غرور حسنت اجازت مگر نداد ای گل  
 که پرشی نکنی عندلیب شیدا را حافظ  
 درست و راست صفات تو گویم و نه شگفت

درست و راست شنیدن ز مردم شیدا ست مسعود سعد  
 بمردی ز خورشید پیداتراست به پیکار از شیر ، شیداتراست فردوسی  
 یکی بگرید بر بیهده چو مردم مست  
 یکی بخندد خیره ، چو مردم شیدا مسعود سعد

شیدائی به دیدن حسن و زیبایی پری رو بستگی دارد ، و این همان داستان جذب و شیفتگی و حیرت است که در هادخت نسک در دین = که همچند همه زیباییان جهان زیباست ، در هر دیدار تازه ای پیش میآید . دین ، عملیست عاشقانه که از تجربه زیبایی و نیکی و بزرگی این پری نهفته

دردرون که همان پری = سیمرغست در تجلیات تازه به تازه اش ،  
انگیخته میشود . وداستان سیاوش که تعزیه حسینی از آن مایه گرفته است ،  
برشالوده چنین تجربه دینی قرار داشته است . تجربه دینی ، دیدن زیبایی و  
نیکوئی و بزرگی این پری رخ نهفته در هر جانست که با چهره نمودهای تازه  
بتازه ، انسان را شیدا میکند ، و شیدونه ، اندیشه و گفتار و کرداریست که از این  
تجربه برخیزد ، و تکرار این اصطلاح در گاتا ، نشان میدهد که زرتشت ، چنین  
اندیشه و گفتار و کرداری را از مردمان میخواست است ، که در ادبیات عرفانی  
ما ، رد پای آن زنده باقی ماند .

سوی پری رخی که برآن چشمها نشست آرام عقل مست و دل بیقرار ما  
مارا به مشک و خم و سبوها ، قرار نیست مارا کشان کنید سوی جویبار ما  
مولوی همیشه از زیبایی و نیروی تحول دهنده و نوسازنده همین پریان یا  
جنیان دانا سخن میگوید :

اسیر شیشه کن آن جنیان دانا را بریز خون دل آن خونیان صهارا  
ریوده اند کلاه هزار خسرو را قباى لعل ببخشیده چهره مارا  
زعکشان فلک سبزه رنگ ، لعل شود قیاس کن که چگونه کنند دلهارا  
در آورند برقص و طرب بیک جرعه هزار پیر ضعیف بمانده بر جارا  
چه جای پیر، که آب حیات خلا قند که جان دهند بیک غمزه، جمله اشیا را  
زهی لطیف و ظریف و زهی کریم و شریف چنین رفیق ببايد طریق بالا را  
زدست زُهره (=رام) ، به مریخ (= بهرام) اگر رسد جامش  
رها کند بیکی جرعه ، خشم و صفرا را

شیدان که باز همین نامست ، ویژگی دیگر این زرخدای خرم را که خدای  
مردم فارس بوده است ، به مرغزاری در فارس داده شده است . « شیدان ،  
مرغزاریست به ولایت فارس سخت نیکو چنانچه پیرامن آن همه عمارتهاست و  
چشمه ها و آبهای روان - آرایش و نیکوئیهای جهان چهار چیز است ،  
غوطه دمشق و سغد خراسان و شعب بوان و مرغزار شیدان - فارسنامه ابن



البلخی . پس زیبایی پری ، که همان رام باشد ، در مرغزار و آرایش جهان و نیکوئی جهان نیز ، پیکر به خود میگرفت . و بارید ، لحن یا خسروانی روزیکم ماهش را از جمله ، « آرایش جهان » نامیده بود ، که صفت ویژه همین رام میباشد . رام یا زُهره ، آراینده جهان است ، و به دین گونه میآراید که خود در زیباییهای جهان ، ذوب و حل میشود و بینش این زیباییها و نیکوئیها ، انسان را سرخوش و مست و شیدونه میکند . موضوعی که بررسی میشد ، این بود که پری ، کیست ؟ و اینکه درست روز یکم ماه و سال ، با لحن یا خسروانه « آرایش جان و جهان » آغاز میشود ، بیان آنست که زندگی و اجتماع را باید همیشه بر شالوده زیبایی تازه و نوین قرار داد . و تجربه زیبایی و هنر و اندیشه تازه و نو ، همیشه جشن و سور میآورد و انسان را مست از نیروهائی میکند که در او فوران کرده اند . اندیشه و هنری که زیبایی و نیکوئی و بزرگیش ملت را خوش و سرمست از نیرو نسازد ، اندیشه و هنر تازه نیست .

## چرا الله و یهوه

دشمنِ شماره يك « پری » بودند ؟

ابلیس در قرآن = مهتر پریان

مارد رتورات = پری

موش پری دُنبدار یا اژدهای فلك ( تنین ) = اصل نوسازی

یهوه و الله و پدر آسمانی ، خلاقِ منحصر بفرزند ، و خلاقیت ، یا « قدرت نوآوری » را در انحصار خود دارند . این خدایان ، واکنش در برابر جهان نگری زنخدایان بودند که خدا ، این همانی با هر تخم و تخمدانی داشت ، و طبعاً هر چیزی در جهان ، « خود آفرین » و « خود زَا » و « خودرو » بود . برای منحصر ساختن خلاقیت و نوآوری به خود ، و به اراده خود ، بایستی منکر آفرینندگی هر چیزی شد ، و به عبارت دیگر ، این صفتِ خود زائی را باید از هر چیزی بگیرند . این بود که یهوه و الله و پدر آسمانی ، مجبور بودند ، تا میتوانند اندیشه خود آفرینی و خود زائی و خود روئی چیزها را زشت و تباه سازند . هیچ چیزی ، « تخم خودزا و خود رو » نیست . تخم ، مخلوق است . همین کار را الهیات زرتشتی نیز در ایران کرده است . در الهیات زرتشتی ، کوشیده اند که برابری واژه

آذر را با آگر و آور و زر ، معشوش و تاریک سازند . آگر ، که همان آذر یا آتش باشد ، در اصل ، چیزی جز تخم و تخمدان و آبستنی نبوده است . چنانکه در فارسی ، آگر به معنای کفل و سرین است . و آگر ، در کردی ، به معنای آتش است ، و آور ، در کردی هم به معنای آتش ، و هم به معنای آبستن است ، و واژه آفریدن (= آوریدن ، آفریت = عفریت = زاینده = زن ) هم‌ریشه با همین واژه است . برابری تخم با تخمدان ( تخم در تخمدان ) ، تصویر « خود زائی » را در فرهنگ زرخدائی ، ایجاد کرده بود . الهیات زرتشتی ، همیشه بجای آذر ، زر = طلا میگذارد ، تا مطلب خود زائی و قداست جان را تحریف و مسخ سازد . این اندیشه خود زائی یا خود روئی ، به تفکر « سه تا یکتائی » در هر تخمی کشیده شده بود . در هر تخمی ، یک نیروی نرینه ، و یک نیروی مادینه ، و یک نیروی پیوند دهنده میان آندو ، هست که نهفته و پنهانست . آغاز هر ماهی (روز ۳۰ + روز ۱ + روز ۲ ) روزهای انگرامینو + سپنتا مینو + وهومینو ، یا روزهای بهرام + خرم + بهمن بودند ، و این سه روز باهم ، یگانه میشدند ، و یک تخم میشدند که اصل زمان بود ، و درخت ماه ( روزهای ماه ) از آن میروئید . این سه تائی یکتائی ، نامهای گوناگون دارد . از جمله « گواز چتر ، یا جوزههر » است . هر ماهی ، با عشق بهرام و خرم (= فرخ ) شروع میشد ، و سراسر ماه ، از این « جشن عشق » میروئید . گواز ، که هم جوز = گردو ، و هم جوز = غنچه ، و هم غوزه پنبه ، و هم پبله ابریشم ، و هم کوزه و هم رعد و برق ابر یارنده شده است ، همه تصاویری بودند که نماد این سه تا یکتائی ، یا « تخم خود زا و نو آفرین نخستین » بودند ، که نر و ماده هر دورا در خود داشتند . نماد دیگر آتش ، پنج روزهائی هستند که ویژه شش جشن گاهنبارند . در هر سالی شش گاهنبار هست ، که هر کدام پنج روزند ، و این پنج روزه ها ، تخمه هائی بودند که ۱- آسمان ۲- آب ۳- زمین ۴- گیاه ۵- گوسفند ۶- مردم ( انسان ) از آن میروئیدند . اگر دقت شود ، دیده میشود که آتش ، در این شش تخم آفرینش گیتی نیست ، چون همین شش تخم ها ، به

خودی خود، همان آتش بوده اند. این نکته بسیار مهم را با دو لیم آخوندی تحریف میکنند، تا کسی متوجه برابری تخم های آفرینش آسمان و آب و زمین و گیاه و گوسفند و مردم، با آتش نشود. یکی آنکه در بندهشن بخش چهارم در پاره ۳۳ میآید که « او آتش را در همه آفرینش چنان پیرا کند و فراز آفرید، بمانند خانه خدائی که چون در خانه شود، اندر هیمه آتش نهد ». البته اهورامزدا، فقط آتش را در همه آفرینش که میان فصل های سالست میپراکند، و نمیافریند. سپس، همیشه پس از گذر این پنج روز جشن، کوشیده میشود که اهورامزدا، ... گیاه یا زمین یا جانور ... را بیافریند. بدینسان معنای این جشن های گاهنبار نابود ساخته میشود. سراسر اندیشه های مربوط به آفرینش گیتی، درك فلسفه خدایانی هستند که باهم میآمیزند، و اصل آسمان و آب و زمین و گیاه و جانور و بالاخره انسان میشوند، و از همان پنج روزی که تخم انسان را تشکیل میدهند، میتوان دید که تصویر انسان در فرهنگ اصیل ایران، چه بوده است. چنین تصویری از انسان، بکلی برضد الهیات زرتشتی، و برضد ایجاد حکومت برپایه انحصار قدرت و زور بوده است. اگر به معانی واژه های فنج و پنگ و پنج (در کردی) و در هزوارش (یونکر)، نگریسته شود، دیده میشود که با معانی تخم و خوشه کار دارد. این فرهنگ، تخم را برابر با خدا یا خدایان میگرفت، طبعاً، آسمان و آب و زمین و گیاه و جانور و انسان، از تخمی که خدا یا خدایان بودند، میروئیدند. پس نیاز به خدائی نداشتند که از خارج این تخم یا آتش را بیافرینند. جهان در گستره آتش و در سراسرش، اصالت داشت. با انحصار قدرت خلاقیت در يك شخص، ضروری بود که اصالت از همه چیزها، یا به عبارت دیگر، اصالت از تخم = آتش گرفته شود، چون هر چیزی، تخمی داشت. موبدان زرتشتی، این مسئله را بدین شیوه حل کردند که مفهوم آتش را از تخم جدا ساختند. مقدس بودن آتش، مقدس بودن زندگی برابر با خدا بود. از این پس، آتشکده، معنای اصلیش را بکلی از دست داد، ولی يك آئین فورمال و

ظاهری کهن ایران ، بدون اینکه دیگر معنایی داشته باشد ، ماند . این مسئله را یهودیت و اسلام ، بدینسان حل کردند که ابلیس را که پری بود ، برابر با آتش ، یا مار = اژدها دانستند ، و به عنوان آتش ، سرکش و طاعی بود ، و به عنوان مار ، فریبگر و اغوا کننده انسان به نافرمانی از یهوه یا الله بود . خود اصطلاح « پری » ، معنای سه تا یکتائی را داشت ، چون پری ، هنوز در کردی به معنای « حجله = گردك » است که نماد « جایگاه زفاف در شب عروسی » است . حجله ، بیان پیوند زن و مرد در عشق است که همان سه تا یکتا باشد . پس ، پری ، تنها بیان يك زنخدای زیبا نبود ، بلکه بیان « جشن عشق » بود . هر تخمی ، در واقع همین حجله یا جشن گاه بود ، از این رو نیز این پنج روزه ها که گاهنبار نامیده میشود ، جشن عشق و آفرینندگی شمرده میشدند ، و برترین جشن های مقدس شمرده میشد . آسمان از چنین جشن عشقی ، میروئید ، آب از چنین جشن عشقی میروئید .... بالاخره انسان ، از چنین جشن عشقی میروئید و بالاخره خود خدا ، از همین جشن عشقی میروئید که در يك تخم بود . البته تخم که آتش باشد ، نماد اصالت انسان بود ، طبعاً انسان ، زیر بار هیچ فرمانی و امری نمیرفت . از اینجاست که گفته میشود که ابلیس که پری است ، از آتش است و سرپیچ و سرکش میباشد .

سرکشی و گستاخی ، در فرهنگ زنخدائی ، یکی از برترین ویژگیهای مثبت بود ، چون خدائی که میان انسان است ، فروردین یا ارتافرورد است ، که سیمرغ باشد و نام دیگرش ، که ارتا واهیشث باشد ، و نام روز سومست ، مردم سرفراز نهاده اند ، که به معنای گستاخ و سرکش است . نهاد و فطرت انسان ، سرکشی است ، چون اصیل است ، و هراسیلی ، نو آفرین است ، و هر نو آفرینی ، گستاخ و سرکش است . نوبودن و نوشدن ، نیاز به گستاخی در برابر قدرتمندترین اندیشه ها در اجتماع دارد . پس دیده میشود که تخم انسان ، آتش است ، و به چه معنایی آتش است ، چون خودزا و خود آفرین است . نظام و اندازه و اندیشه و بینش و عشق و دین ، از خود انسان پیدایش

می یابد . البته تصاویری که این اندیشه ها در فرهنگ زرخدائی در آن بیان شده است در اذهان ما چنان زشت و مسخره آمیز ساخته شده اند ، که ما با لبخندی تمسخر آمیز از آن میگذریم . بهترین نمونه اش همان واژه « تخم » است که امروزه در عبارت « این چیز ، تخمی است » نمودار میگردد . یا عبارت « من در آورده » ، معنای بی اعتبار بودن هر اندیشه ای را که اصیل باشد ، نشان میدهد . در حالیکه « من » ، همان مینو ، و به معنای تخم است . در تفکر ایرانی ، استناد ، به معنای آنست که انسان باید حرفی را بزند که در جزئیاتش ، همه در پیش گفته شده است ، و خودش ، چیزی بر آن نیافزاید . تصویر ی را که مردم در آغاز برای تجسم اندیشه اصالت بکار گرفتند ، این بود که هر چیزی باید ، هم دارای اصل نرینه و هم اصل مادینه و هم اصل پیوند آن دو باشد . در هر چیزی این سه اصل باشد ، اصیل و خود زا و خود آفرین است . ادیان نوری ، این نکته را سپس در معنایش چنان گردانیدند و چنان تحریف کردند ، که این تصویر را ، تبدیل به جهانی پر از شهوت و بسکس ساختند . در حالیکه در اصل ، دارای معنای عشق در گستره معنایش بود . در اینجا نمونه هائی چند از رد پاهای این زرخدا ، از بحار الانوار آورده میشود ، تا دیده شود که این زرخدا ، تأثیر گسترده و ژرفی در عربستان پیش از اسلام داشته است ، و طبعاً تجربیات دینی در قرآن ، زیر نفوذ کامل آن بوده اند .

ابلیس از پریان و مهتر پریانست : چون بفرشته ها گفتیم برای آدم سجده کنید ، سجده کردند جز ابلیس که از پریان بود ( ۵۰ سوره الکهف ) جان را آفریدیم از آتش زلال ( ۲۷ الحجر ) .

ابلیس ، خودزاست ( هم نر و هم ماده است ) - در علل بسندی تا رسول خدا که چون خدا عز وجل بآدم و زنش فرمان داد بزمین فروشوند ، و ابلیس هم بی همسر فروشد و مار هم بی همسر ، نخست کسیکه با خود لواط کرد ابلیس بود و نژادش از خودش بر آمدند و همچنین مار ، و نژاد آدم از

همسرش بود ، و باو گزارش داد که این دو دشمن آنهایند .

«روایت است که..... شیاطین تر و ماده دارند و زاد ولد ، و خود ابلیس بر ران راستش ذکری آفریده و برچپ فرجی و با این آنرا بگاید و هر روزه ده تخم نهاد( ص ۲۲۳ + ده نماد سه تاییکتانیست  $۳+۳+۳=۱۰$  )

**پری ومار و بوی مُشک :** « در کتاب خبر البشر است که چند تن از شاگردان عبدالله بن مسعود برای حج بیرون شدند و چون در راه بودند ناگاه مار سپیدی دیدند میروند و بوی مُشک میدهد .... درنگی نشد که مرد و برای بوی مُشکی که داشت او را خوب دانستم و اورادر پارچه ای پیچیدم وازراه دورکردم... بخدا نشسته بودم که چهار زن ازسوی باختر پیش من آمدند و یکیشان گفت کدام شما عمرو را بخاک سپرده ،گفتم عمروکیست ؟ گفت : کدام آن ماررا بخاک سپرده که بما انزل الله ایمان داشت..(ص ۲۳) مُشک ، بوی ویژه سیمرغ و از اینگذشته نام موش است که سپس درباره آن سخن خواهد رفت .

بسندهای خود از صفوان بن معطل سلمی روایت کردند که گفت برای حج بیرون شدیم و چون به عرج رسیدیم ناگاه ماری دیدیم پریشانست و درنگی نشد مرد و یکی ازما پارچه ای در آورد و آنرا در آن پیچید و برایش گودالی کند و آنرا بخاک سپرد و ما بمکه آمدیم و در مسجدالحرام مردی نزد ما آمد و گفت کدامتان همرون جابر را بخاک سپردید گفتم او را نشانسیم ، گفت کدام شما آن ماررا بخاک سپرد ، گفتند این ، گفت خدایت جزای خیر دهد او آخرین نه تنی بود از پریان که از پیغمبر قرآن شنیده بود (ص ۲۲۷)

سه تاییکتانی : سَعَلَا ، معرب « سه + لاد یا لات » میباشد . « قزوینی گفته سَعَلَا يك نوع شیطانست جز غول و بیشتر در نزارها یافت شود و چون آدمی را دستگیر کند او را برقصاند و با او بازی کند مانند گربه با موش..» (ص ۲۵۰) .  
دمیری گوید : سَعَلَا بدترین غولست و آنرا سَعَلَاء هم گویند .. ( ص ۲۳۹)  
سَعَلَاء = سه + آل = سه + آل (

ابلیس که مهترپریانست و جشن سازی - پیغمبر ... فرمود این زنگ

که در دست داری چیست . ابلیس ( ابامره ) گفت : ای پیغمبر خدا این معدن خوشی و شادی و مجمع آوازهای ابزار موسیقی است از تار و طنبور و نی و طبل و دایره و نوحه گری و سرود ، و آن گروه در انجمنی گرد آیند برای بد کاری و برخی از آنچه گفتم دارند ولی آنها را کامیاب و شاد نسازد و چون دیدم خوب سر حال نیستند من این زنگ را بنوازم و با آواز ابزار آنها در آمیزد و لذت و شادی آنها را بیفزاید ، برخی چون آنها شنوند چنانک زنند ، برخی سروگردن بجنبانند و برخی با دودست چپ زنند و ... ( اگر از زشت سازها که برای تحریف واقعیت به آن افزوده شده ، چشم پوشیده شود ، دیده میشود که این متون همه ردپا هارا بهتر از متون زرتشتی نگاه داشته اند ) .

در مجالس ابن الشیخ ، بسندی از امام ششم که ابلیس ( ابامره ) ... گفت این کمربند میان چیست ؟ گفت این کیش گبريست که منش ساختم و نزد آنها آرایش دادم . فرمود این رشته ها و رنگها چیستند ؟ گفتش اینها کارهای زنانند پیوسته زن جلوه گری میکند تا رنگی از او بگیرد و مردم را بدان بفریبد ، فرمودش این زنگی که در دست داری چیست ؟ گفت مجمع همه لذتها از طنبور و تار و دایره و طبل و نای و سرنا و خوشگدرانها بر سر سفره میخواری خود نشینند و از آن لذت نبرند و من این زنگ را میان آنها بجنبانم و چون آوازش را بشنوند طرب ، آنها را سبک کند و برقص آیند و انگشت برهم ساینند و جامه بدرانند ...

وحی آیات قرآنی از پری ( واژه وحی که همان واژه وای است ، که همین پری = نای به میباشد ) . از حجاج بن علاط سلمی روایت است که با کاروانی بمکه میآمد و دریک وادی پرهراس وترس شب آنها را گرفت ، کاروانها باوگفتند برخیز برای خودت و یارانت امان بخواه ، و او خواب را وانهاد و بگرد کاروان میگردید و میگفت : پناه دهم خود و یارانم را از هرجنی دراین دره تا من و کاروانم سالم برگردیم و شنید یکی میگوید « یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفدوا من اقطار السموات و الارض .... تا آخر آیه ۳۳ الرحمن » و



چون به مکه رسید آنچه شنیده بود بکفار قریش گزارش داد ، گفتند تو از دین خود بدر آمده ای ابا کلاب این سخن را محمد می پندارد که بر او نازل شده ، گفت بخدا من و همراهانم آنرا شنیدیم ... » . گذشته از اینکه در این احادیث ، با حذف زشت سازها تصاویر ، یا با تحریفات متداول میان ادیان نوری که با اندکی دستکاری ، تجربیات دینی زنخدایان را به وام میگیرند ، و اصالتش را به خود نسبت میدهند ، میتوان بسیاری از بخشهای گمشده فرهنگ مردمی را بخوبی یافت . مقصود از بررسی برخی از مطالب در احادیث اسلامی ، آن بود که با رابطه تصویر پری و مار ، و پیدایش ابلیس که پری باشد از آتش = تخم بیشتر آشنا شویم . البته مار هم چنانچه دیده شد ، در فرهنگ زنخدائی مانند آتش = تخم ، تصویری بسیار معتبر از خود زائی بوده است . در این احادیث ، کنیه ابلیس « ابا مرّه » است و « مره » همان تصویر است که دارای معانی ۱- مار ۲- موش ۳- غار ۴- بند نی ... است که همه ، تصاویر گوناگون این زنخدایند . پیش از اینکه این مطلب گسترده تر بررسی شود ، اندکی بیشتر به تصویر « پری » می پردازیم تا عبارتی را که در بندهشن از « موش پری دندار » آمده است ، بفهمیم .

در سانسکریت ، در رگ ودا ، به زنخدای زمین ، پری تیوی priti گفته میشود ، که در فرهنگ ایران ، آرمیتی میباشد . البته پسوند تیوی ، همان واژه « دیوی » است ، و در کردی « تیا » به معنای شبح و سیاهیست . البته شبح ، معرب همان « شه وه » است که نام سیمرغ بوده است . و شوهر این پری تیوی ، آسمان است که دیوس Dyos باشد . در فارسی همان « دی = یا دین » است که شب افروز یعنی ماه ( برهان قاطع ) میباشد . این دنوس در یونانی ، زئوس Zeus شده است ، و موبدان زرتشتی ، روز هشتم را که منسوب به این خداست ، اهورامزدا نامیده اند ، ولی نام اصلی این روز که روز هشتم باشد ، خرّم بوده است که برجیس ( برگیس ) و مشتری نیز خوانده میشود . آرمیتی که زمین باشد ، نیمه تخم مرغ ، و اهورامزدا = دیوس = دی = خرم ، نیمه

دیگر تخمه مرغ جهان بوده است . این دو که آرمیتی و سیمرغ باشند ، همانسان که باهم ، تخم واحد جهانند ، باهم نیز تخم هر جاننداری ( انسان و جانور ) هستند . جهان ، پراز تخمهائیست که در آنها آسمان و زمین ، یا خرم و آرمیتی با هم آمیخته اند ، یا به سخنی دیگر ، جهان پُر از « پری » ، یا وحدت خدای زمین و آسمان است . و اگر نگاهی به بندهشن ، بخش چهارم پاره ۳۳ + ۳۵ بکنیم ، دیده میشود که این تخم ، در مورد جانوران به ترتیب ( تن + جان + روان + آئینه + مینو = آرمیتی + گوشورون + رام + ماه + بهمن ) است که تن ، آرمیتی است ، و چهاربخش دیگرش ، همان آسمان یا دی یا سیمرغ یا خرم است . در مورد انسان به ترتیب ( تن + جان + روان + آئینه + فروهر = زمین + باد + بو( رام ) + آئینه ( خورشید ) + فروهر ) است ، که همسانی آنها باهم ، در کتاب هومن و هومنیسم نشان داده شد . چهاربخش آسمانی وجود انسان ، که همان چهار پرش باشد ، همان چهار پر سیمرغست . این چهار خدا ، سپس در داستان کیکاوس ، تبدیل به چهار عقاب میشود ، و در داستان شداد ، تبدیل به چهار کرکس میشود . البته شداد ، کسی جز همان « شاد + دات » یا شاد و خرم زاینده و آفریننده نیست . معراج در فرهنگ ایران ، با چهار پر ، یا چهار مرغ است . بخوبی دیده میشود که انسان وجودیست آمیخته و یگانه شده از یک بخش زمینی ، و چهاربخش آسمانی ، و این چهاربخش است که در حالاتی ( مثلاً معرفت و یا زایش تجربه دینی ) در زندگی ، در روند آمد و شد با اصلهای کیهانشان هستند ، و در آن مرگ ، بلافاصله با اصل کیهانشان میآمیزند . و این فلسفه مرگشان ، بکلی با تصویر مرگ در الهیات زرتشتی ، و دین اسلام و یهودیت و مسیحیت و تناسخ ادیان هندی ، فرق دارد . نسبت دادن اندیشه تناسخ به خرمدینان ، از یکسو در اثر نا آگاهی ، و از سوی دیگر ، به قصد تهمت زنی بوده است . در واقع برای آنها مرگ ، وجود ندارد . و معرفت واقعی در هر انسانی ، همیشه به شکل « معراج » درك میشده است ، و ووازه « ارج » که از معربش « عرج » ، واژه

معراج ساخته شده است ، به مرغ قو swan گفته میشود که مشهور است که هنگام نزدیک شدن مرغش ، سرود وصال میخواند ، و قو ، همان واژه « غو » است که غوغا و شادی باشد . اینست که بینش در طرب و مستی و موسیقی ، پر آوردن همان چهارخدائی هستند که در تخم انسانند ، و همان چهارپر سیمرغ را دارند . غالباً نقوشی که از سیمرغ یافت شده اند ، یا دارای دو بال هستند که هربالی هشت پر ( ضریبی از چهار پر ) دارد ، یا بطور کلی دارای چهار بالند . در هر انسانی ، سیمرغ ، چهار پر وجود دارد که میتواند به معراج بینش برود . زمان پیدایش انسان ، هفتاد روز از سه ماه آخرسالست که دی + بهمن + اسفند باشند . به عبارت دیگر ، انسان ترکیب آسمان = سیمرغ = دی ، با اسفند = آرمیتی = تن = زمین است و بهمن ، آن دو را به هم می پیوندد و یگانه میسازد . انسان ، مجموعه یا آمیخته کل کیهان است . در انسان ، آسمان و زمین باهم میآمیزند ، و یک وحدت تشکیل میدهند . در انسان ، آسمان و زمین باهم ، جشن عشق برپا میکنند . این همکاری انسان و آسمان در جشن سازی ، که انسان برای آسمان ( ماه و زهره و مشتری و کیوان ... ) مینوازد و آواز میخواند ، و آسمان ( ماه و زهره و مشتری و کیوان و ... ) پاسخ آنرا با ساز و آواز میدهد ، و هسته تجربه دینی خرمدینان بوده است ، در مقاله دیگری بطور گسترده بررسی خواهد شد . اینها چنانکه ادعا میشود ، « تشبیهات شاعرانه » یا « خرافات » نبوده است ، بلکه واقعیت ملموس و محسوس برای تجربه دینی آنها شمرده میشده است . در اینجا بررسی هویت « پری » در زشت سازی در متن بندهشن که « موش پری دنبدار » خوانده میشود ، دنبال میشود . در بخش ششم بندهشن پاره ۵۵ میآید که « کیوان که سپاهبد سپاهبد اباخران است ، برضد میخ میان آسمان ، گوزهر و نیز موش پری دنبدار برضد خورشید و ماه و ستارگان آمدند . خورشید ، موش پری را به هم پیمانگی ، به گردونه خویش بست که تا گناه کردن کم تواند ، زیرا اگر هرزه شود ، تا باز گرفتن ، بس بدی بخشد » . الهیات زرتشتی ، جهان را از

جشنگاه ، تبدیل به رزمگاه کرد . ورود مار که سپس اهریمن خوانده میشود در همان روز یکم از ماه یکم ، برای پیکار با کل آفرینش اهورامزداست ، و میخواهد با همه بیامیزد و همه را آلوده سازد . ریپتاوین با نایش ( مزمار = مار ماه ) که جهان را با نوای نایش برای جشن میآفریند ، دیگر ناپدید میشود و مار جانشینش ساخته میشود و جهان آفرینش ، متعلق به اهورامزداست و این زنخدا که مار و اهریمن شده است ، اکنون برضد جهان اهورامزدا میجنگد و از آنجا که خویشکاری زنخدا ، آمیختن = مهر ورزیدن بود ، اکنون اصطلاح آمیختن ، تبدیل به مفهوم « ناپاک ساختن » میگردد و فقط در راستای « شهوترانی » فهمیده میشود . از این پس ، این زنخدا که خدای مهر بود ، تبدیل به خدای زدار کامه و جنگ میگردد . این اهورامزدا نیست که اهل جنگ و تجاوز است . جهان آفرینش که زنخدا آفریده بود ، مُلك طلق و مسلم و بدیهی اهورامزداست ، و ورود زنخدا به جهان ، برای آفریدن و مهرورزیدن و جشن ساختن نیست ، بلکه برای ناپاک سازی و زدار کامگی و غصب جهان از اهورامزدای آشتی خواه است . اینست که در گستره همه جهان ، جنگ میان اهورامزدا و اهریمن ( این زنخدا که سپس نامش دجال شده است ) راه میافتد . موبدان زرتشتی ، فرهنگ زنخدائی را ( خرم + فرخ + شاده + پری + سیمرخ + ) را ناگهان تبدیل به اصل کل تباہکاریها و زشتی ها میسازند . حتا همه تباہکاریهای میتراس را که زرتشت در اصل با آن میجنگید ، به حساب همین زنخدا میریزند و نام این زنخدا را که میترا = خرم بوده است ، به میتراس ، خدای خشم و زدار کامگی میدهند ، و میتراس را با درود فراوان ، همکار و خویش و دوست اهورامزدا میسازند ! یدینسان آموزه زرتشت را به کلی فاسد ، و از ریشه نابود میسازند . دین زرتشت ، که گامی در اصلاح همان فرهنگ مردمی زنخدائی بود ، تبدیل به دشمن شماره یک این فرهنگ میگردد ، که فرهنگ اصیل ایران بود . از این پس الهیات زرتشتی ، نابودگر فرهنگ اصیل ایران میگردد . امروزه تصویری که ما از فرهنگ باستانی داریم ، همه کم و بیش ، از دیدگاه

الهیات زرتشتی است . با چنین تصویری ، فرهنگ ایران ، هیچگاه نو نخواهد شد . برای این شلم شوربای جنگ کیهانی که الهیات زرتشتی اختراع کرد و آسمان را نیز دوبخش کرد ، یک بخش آفریده و همکار اهورامزدا و بخش دیگر ، آفریده و همکار اهریمن که باهم سرگرم پیکارند ، طبعاً مجبور بودند ، برای هر خدائی ، یک ضد خدائی بسازند . معمولاً از همان خدایان فرهنگ زرخدائی ، دو خدا میسازند . واز آنجا که این خدایان ، انطباق با ستارگان یا برجهای آسمان داشتند ، اینگونه اختراعات و جعلیات در آسمان نیز صورت میگیرد . مقصود از این بررسیها ، رسوا ساختن این جعلیات و موبدان زرتشتی نیست ، بلکه دسترسی یافتن به فرهنگ اصیل ایرانست که سبب رفورم در خود آموزه مستحساخته زرتشت هم میشود . برای اختراع این پیکار اهریمن و اهورامزدا در آسمان ، کیوان را که کدبانو و چهره ای از خود سیمرغست برضد جدی میکند ( بزغاله ) که باز چهره دیگر سیمرغست و میخ ، یعنی نقطه مرکزی عشق جهانست و همچنان « گوزهر » را که گواز چهر باشد و همان چیزست که بنام تنین یا مار و اژدهای فلک مشهور شده است و موش پری دنبدار را برضد خورشید و ماه و ستارگان میکند . مار دوسر فلک ، که سرش گواز چهر هست همان « بهروز و سیمرغ » است و دُمش که نیمسپ است همان خرم میباشد و پری ، که موش دنبدار خوانده میشود همین مار فلکست . در اینجا ، نخست عبارت بندهشن آورده میشود و سپس به بررسی بخشهای آن پرداخته میشود تا بدینوسیله بسیاری از نکات گم شده فرهنگ زرخدائی روشن و چشمگیر گردد . در بندهشن ، بخش ششم ، پاره ۵۵ میآید که « کیوان ، که سپاهبد سپاهبدان اباخران است ، برضد میخ میان آسمان ، گوزهر و نیز موش پری دنبدار برضد خورشید و ماه و ستارگان آمدند . خورشید ، موش پری را به هم پیمانگی به گردونه خویش بست که تا گناه کردن کم تواند ، زیرا اگر هرزه شود ، تا باز گرفتن ، بس بدی بخشد . » در پایان مجبور میشود ، موش پری دنبدار را هم پیمان خورشید بکند تا گردونه خورشید را به جنبش آرد و کمتر

ابر سیاه = سیمرغ = مار دوسر یا بالدار = اژدهای سه سر = اصل خوزائی = روح درقرآن  
**تنین = اژدهای فلک = شجرة التنین = موش پری دنبدار**

در اثر زشت سازی تصاویر جانوران سوراخ زی و شب زی در فرهنگ زنخدائی ، بوسیله ادیان نوری ، ما رابطه آنها را با مفاهیم بنیادی خود از دست داده ایم . آنها تصاویر دیگری از جانوران داشته اند که امروزه ما داریم ، و در این تصاویری که از جانوران داشته اند ، جهان بینی و معانی خود را از زندگی و اجتماع بیان کرده اند ، که اگر ما به معانی نهفته در این تصاویر بنگریم ، دیده میشود که ارزشهای بسیار عالی و مردمی به جهان فرهنگ و اخلاق و فلسفه زندگی هدیه کرده اند که ما امروزه به آن نیاز داریم . ادیان نوری ، هرکدام بشیوه خودش ، اصالت را از زندگی و انسان و گیتی گرفته اند ، که آنها به زندگی و انسان و گیتی داده بوده اند . باز پس آوردن این اصالت ، نیاز به شناخت این تحریفات و مسخسازیها دارد ، که هسته ادیان سامی هست . این اندیشه خود زائی و خود روئی ، که اصالت گیتی و انسان باشد ، در همین تصاویر مار و موش و ابر و روح و نی و شجره تنین (=درخت مار) ، پیکر به خود میگرفته است ، و به همین علت ، ادیان نوری ، این تصاویر را بسیار زشت و مکروه ساخته اند . اگر چنانچه این تصاویر را هم امروزه نپسندیم ، ولی اندیشه ها و معانی آن را می پسندیم . ولی باید بدانیم که چرا این تصاویر ، در ذهن ما زشت و ناپاک ساخته شده اند و پیش از این زشت و مسخ سازی ، دارای چه تویه های ژرف و مردمی بوده اند . مثلا خفاش که شب پره باشد مانند کبوتر و تدر و هوبره ( اهو بره یا حباری ) این همانی با سیمرغ داشته اند . از این رو ایرانیها ، شب پره را مرف عیسی

میخوانند ، چون همان روح القدس است ، که برابر با همان کبوتر است که در اصل « کبوده » میباشد که نام « شجرة الله » میباشد . ما نباید معانی عالی را با تصاویری که زشت ساخته شده ، یکجا دور بریزیم . درست محمد ، جبرئیل را به همان شکل خفاش میدیده است ، چون بسیاری از نقوش سیمرخ با سرسگ ، کشیده شده است و به خفاش ، سگ بالدار هم میگویند نکشیدن صورت ، و شکستن صورت و بت ، مارا از « تخیل » باز نمیدارد. هر عبارتی از تورات و انجیل و قرآن ، ایجاد « خیال یا خیالهایی » در پیروانشان میکند . موعمنان به این ادیان ، به هیچ روی ، مفهومی فلسفی و انتزاعی از یهوه یا پدر آسمانی یا الله ندارند ، بلکه مجموعه « خیالهایی » از آنها دارند که حق ندارند آنها را صادقانه بکشند و صورت بدهند . بت ها ، همه درونی شده اند . محمد در قرآن میگوید که الله ، میکشد ، قاتل ، در هر زمانی يك تصویر دارد . الله روی عرش ، نشسته است ، این يك تصویر است . دین بدون خیال ، یعنی هیچ . چرا نباید صادقانه آنچه را انسان از یهوه والله و پدر آسمانی ، خیال میکند ، در واقع ، نقش نکند ؟ علت نقش نکردن و نکشیدن صورت از یهوه و الله ، اینست که اینها خدایان خشم هستند ، و صورت ، در خشم و عذابگری و جلادی ، بی نهایت زشت و هولناک است . زنخدایان ، زیبا و پیکر عشق و آشتی و مادر شیر دهنده و نوازنده نی و چنگ بودند ، از این رو ، این خدایان نه تنها برضد صورت و نقش نبودند ، بلکه همه را به نقاشی و ترسیم و مجسمه سازی نیز میانگیختند . ولی خدایان توحیدی و نوری ، چون خدایان خشم و جنگ و جهاد و خونریزی هستند ، از آن وحشت دارند که نقش شوند . انسان ، خشم و کینه و خونخواری را زشت ترسیم میکند . تا کشیده نشده اند ، میتوانند ادعای زیبایی بکنند . ما با آشنائی با تصاویر جانوران در فرهنگ زنخدائی ، از نو ، رابطه تازه ای با جانوران پیدا میکنیم که در ادیان نوری از دست داده ایم . و این سبب

میشود که در رابطه ما با طبیعت ، انقلابی ایجاد گردد . ما حق حاکمیت خود را به جانوران و بالاخره به طبیعت از دست میدهیم که یهوه و الله و پدر آسمانی به ما داده اند ، و دوست و برابر با آنها میشویم . این جانورانی که نزد ما زشت و تباهکار ساخته شده اند ، چهره های زیبا و سودمند و عالی نیز دارند که ما امروزه در اثر خوگرفتن به این تصاویر زشت ، نمی بینیم ، ولی در فرهنگ زرخدائی است که این ویژگیها دیده میشدند . مار و موش وجند و سگ و خوک و گراز و خفاش ، ویژگیهای مثبت و عالی هم داشتند . زدودن این خرافات ، تزلزل در بسیاری از اندیشه های بنیادی ادیان نوری میاندازد ، چون این خرافات در آنها ریشه دارد . در این ادیان ، خدا هیچگاه با جانوران این همانی نمی یابد و این را کسر شأن خود میدانند . در حالیکه بهرام که با سیمرغ بزرگترین خدای ایران بوده است ، در بهرام یشت ، با گاو و اسب و شتر و گراز و مرغ این همانی می یابد و با انسان هم این همانی می یابد . هر لحظه به شکلی بت عیار در آمد ، دل برد و نهان شد . ولی در آغاز ، که این تصاویر زشت ساخته را به ارث می بریم ، خوبست که معانی اصلی آنها را ، از این تصاویر زشت ساخته ، جدا سازیم و حداقل آن معانی را نجات بدهیم . پس مسئله مهم ما ، زنده ساختن آن معانی و مفاهیم ، در تصاویر تازه است . اندیشه « خود زائی و خود رویی که اندیشه اصالت و خود آفرینی » هر چیزی باشد ، در اصطلاح « دوسر » نیز بیان میشد . « سر » ، تنها معنای فوق و بالا را نداشت ، بلکه معنای « پایان و انجام » را هم داشت ، چنانکه هنوز نیز در کردی « سه ر » معنای پایان و انجام را دارد . چنانکه واژه « دوسر » هنوز نیز گیاهیست که دانه آن را « ماش » میگویند ( لغت نامه دهخدا ) . و بنا بر بندهشن ، ماش از بینی گاوی که گوش ( کل جانها = خوشه ) نام دارد میروید ،



و بینی که همان « دم » است ، سپس خواهیم دید برابر با دم است که نماد خوشه است . در واقع نشان داده میشود که « گوش » ، دارنده دوسر است و خود آفرین و خود زا میباشد . البته این اندیشه با الهیات زرتشتی نمیخواند ، از این رو نام او را تبدیل به « گاو یکتا آفریده » کرده اند ، چون با دوسر بودن ، دیگر نیاز به آفریده شدن از اهورامزدا را نداشت . و ماش که بنو نامیده میشود ، همان « ماشیا = ماشیح = مسیح » است که اصل نوشوی و رستاخیز است . و بنو به خرمن گندم و جو نیز میگویند . دوسر ، به معنای دارنده دو قسمت مخالف ، دارنده ابتدا و انتها ، دارنده قطب مثبت و منفی نیز میباشد . به همین علت مار ، بخودی خودش ، دوسر ، شمرده میشود است ، و چنانچه در پیش آمد میانگاشته اند که هم نرینه و هم مادینه باهمست ، از این رو « همیشه نوشونده » است . به همین علت به شفاخانه ، مارستان گفته میشد ( که امروزه بیمارستان شده است ) . به همین علت هنوز علامت داروخانه هاست و در مجسمه های مربوط به میتراس در غرب ، گرداگرد ساتورن ( کیوان ) که برابر با میتراس نهاده میشود ، ماری چهار یا هفت بار می پیچد و این نشان همیشه نوشوی میتراس میباشد . این اندیشه به شکل دومار بر دوش ضحاک نمودار میشود که نشان « همیشه از سر روئیدن » هست . در همین راستا نیز ، ابر در آسمان نیز ، مار و اژدها خوانده میشد . چنانچه در شاهنامه میتوان دید ، سیمرغ همیشه به شکل « ابر » میآید . این سبب میشود که عیسی در انجیل « برسوار ابر » خواهد آمد ، یا اینکه الله در قرآن در روز قیامت « در دخان » میآید ( یوم تأتي السماء بدخان مبین ، سوره الدخان ) . هم عیسی و هم محمد ، از همین تصویر بهره میبرند تا این همانی خود را با سیمرغ نشان بدهند . و براین شالوده است که الهیات زرتشتی توانست ورود اهریمن به شکل مار را در آسمان ، جانشین سیمرغ یا پری سازد . ابر ، غیم و قین هم خوانده میشود ، و بنا بر خوارزمی ، قینا ، دوشیزه نی نواز خنیاگر و آواز خوانست که همان پری یا ریتاوین میباشد . برابری این تصاویر در فرهنگ زرخدائی ، چیزی بدیهی بود .